

بقراط فرمود - چهار چیز با صره رازیان دارد - طعام شور خوردن - و بسیار آب گرم بر سر نجات
و در آفتاب نگرستن - و روی دشمنان دیدن -

هیچنیز کمالی فرمود - چهار چیز با صره را قوی کند - بر سبزه نظر کردن - و استقبال قبله شستن -
و سر به در وقت خواب کشیدن - و لباس پاکیزه پوشیدن -

هو الله الموجود فرمود - مس بدین ذات صفات و ائمه سار کمال از سر کوچک و بزرگ چشم و زبان میگذرم
ای خوش آنخل که باند که منش میدنم خورم آندیره که بنید که منش منگرم
جالیوس فرمود - عاقل چهار چیز پیوسته عادت خود کند - اول دوست بسیار و آوردن
دوم باطن الله شفقت بر آوردن - سوم بقدر مقدر و بخشش نمودن - چهارم در افزونی علم
کوشش نمودن -

دَعَا - اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ - وَقَلْبٍ لَا يَخْشَعُ -
و بطنی که لا یخشع - و دعا که لا یسمع -

ترجمه - ای بار خدا برستی که من پناه میخواهم تو از دانشی که فایده نمیکند - و زدی که عاجز
نمینماید - و شکلی که سیر نمیشود - و دعایی که شنیده نمیشود -

عاصم فرمود - بدانکه هر مومنی را چهار جوهر است - جوهر اول ایمان - جوهر دوم عقل - جوهر
سوم حیا - جوهر چهارم غسل صالح -

هیچنیز هر یک را در دست - و زود ایمان حدت - و زود عقل غضبست - و زود حیا طمعت
و زود غسل ایمان غمیتست -

هفتچنین هر که از چهار چیز وزوی بهم میرسد صد از جرمش - غضب از سیری - طمع از دوستی
و نیا - غیبت از همش بد -

وحی بر یکی از آن بسیار بنی اسرائیل - که خاموشی از باطن روزه است - و حفظ اعضا از حمام
نماز است - و مایوسی از خلقت صد است - و ترک ایامی سلیمین جاد است -

دالشمندای فرمود - چهار چیز نشان خوار است - اول از اسل خود پیغمبر ماندن - دوم کسی را
بدگفتن - سوم از خلن امید بخل پیش آمدن - چهارم پیش دوان دست طمع دراز کردن -

ادیبی فرمود - چهار چیز پادشاهی رازیان دازد - خندیدن و رزوی کمتران - صحبت دوا
با عقیران - همسرت کردن با زمان - و رضا و اول بفا و مفلسان -

ای مسعود فرمود - چهار چیز از باریکی دل پدید میشود - اول سیر خوردن - دوم باطلان
صحبت داشتن - سوم از گناهان فراموش شدن - چهارم با سید و رازماندن -

نعمان حکیم فرمود - از چهار هزار کلمات چهار کلمه برگزیم و در ایاد باید گرفت یعنی خدا
و مرگ را - و دورا فراموشش باید کرد - یعنی نیکی که از تو کیسی رسد و بدی که بتو از کسی رسد -

شیخ بهاء الدین او را نشان آبادی میفرمود - که از جا بده کند - و نا شبینه - و نعلین با پینه -
و پدر و پیرینه - بیزار بودن نشاید که گاهی و وقتی بکار آید -

حکیم فرمود - دوستی بچهار چیز محکم ماند - اول آنکه بصاحبش عول نشود - دوم بفارقت فراموش
نکند - سوم در محنت و رامت متغیر نگردد - چهارم در حضور و غیبت مبدل نشود -

حقیقت علی چهار چیز را شراب موجودات گردانیده - اول اسپ که اشرف حیوانات است - دوم

وقتِ خرماد شرفِ بناآتست - سوم لعل که اشرفِ جہاد است - چارم انسان کہ اشرفِ مخلوقاتست -
بقراط فرمود - از چار چیزِ احرار لازمست - اول آنکہ دروغ نگوید - دوم در حقِ ناشاکدان
جو خردی نکند - سوم مفسدان را دوست ندارد - چارم در کارها سبکی نکند -

ادیبِ لبیب فرمود - چار چیزِ دلیلِ ناقلا نیست - اول باکودگان صحبت داشتن - دوم از بزرگان
زنان این بودن - سوم بانادان کارزار کردن - چارم بر ناامزموه اعمت بار کردن -

کتبہ کتب سلطانی عبد اللہ قطب شاہ بر خاتم گذر کردی صفا آورده پانزہمین کتاب در علم ششم
از فرب باغبان غافل مشوئی عند سب پیشہ ہر ہمین باغ آشیانی دانستم

نوشینان فرمود - فاضلتی باوشا ہاں از وزیر و عاقلترین زمان از شوہر - و بہترین
اسپان از تازبانہ - و نیکوترین شمشیر از صیقل بینا زنیستند -

خواجہ عبد اللہ انصاری فرمود برترین نعمتا و بہترین لذتہا حیات است - و حیاتیکہ میاید خدا صبر
شود عین حیات است - مدت حیات و عمر را منتقم دان - فرصتِ وقت را عزیز و محترم دان -

رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود - سخی نزدیکیست بختعالی - و نزدیکیست بہشت - و نزدیکیست
بدرمان - و دورست از دوزخ -

پچنین نخلِ دورست از خدا فو و برست از بہشت - و دورست از درمان - و نزدیکیست
بہ دوزخ -

در خدیست کہ عاقل ار بود کہ اورا چار ساعت باشد - ساعتیکہ حساب خود کند - ساعتیکہ
باحتعالی مناجات کند - و ساعتیکہ تہ تبرع باشد کند - و ساعتیکہ با انچه اورا باج

کرده انبیا ساید -

نکته اگر هست اگر جایاست که پیام مرگ او کشیدیت - و اگر داراست و اگر داری و اروی اجلا

پشیدنی - هر شاه رشد شد رحلت از شیدیت - جسم بی تقابوسیدنی -

علی کرم الله وجهه فرمود - قیام دنیا بوضع خوب ناو امکه این چهار چیز بر یک اسلوب باشد -

یکی عالم که عمل بعلم خود کند - دوم جاہل که از تعلیم عاثر نماید - سوم تو انگر که بخشش بفقرا نماید - چهارم

فقیر که لغر و شد آخرت خود بدینا -

علی کرم الله وجهه راج گفتند پس آن حضرت گفت بار خدا یا بد رستیکه تو داناتری پس

از نفس من - و من داناتریم نفس خود و زایشان - بار خدا یا بگردان مرا بهتر از آنچه گمان دارند

و پیامر برای من گناہانیکه ایشان نیدانند -

حکایه عبدا الرحمن سخا زنی فرمود - رامت جسم از قلمت طعام - و رامت دل از قلمت انتقام -

و رامت روح از قلمت منام - و آبادی ملک از حسن انتظام حاصلت -

فیلسوفی فرمود - صحبت با جاہلان دانشت - نصیحت از فضولان شنیدن - و نکوئی با بدان

کردن - و عمل بقول زناں کردن - قباحت و شقاوت آورد -

خواجہ عبدا الله انصاری فرمود - بدترین عیب را بسیار گفتن دان - عمر را تا دانی آخر رسان

عیب یکدورتست دیگر از ازاں ملامت کنی - طاعت نکرده دعوی کرامت کنی -

سقراط فرمود - کماں مردم باں پایه شناخت که اگر رای صواب از دوسر زند باں افتخار نماید - و هنگام

ندامت او را غیرت از جای نبرد - و هنگام طرح نخوت باوراه نیاید - و کار خیر تکلف نکند -

خواجۀ عبد اللہ انصاری فرمود - طالبِ خدا را که بهانه است - مقصود خداوند خانه است
آنکه بیشتر میازد و مزد و دست - و آنکه بغیر حق نهد پرواز و دستور است -

ارجا است - فرمود - بخدمت شایان و لهای پادشاهان بدست آید - و باد و ستان لطف
و احسان کنید - و دشمنان را با ستالت مطنس گردانید - و بازن و فرزند مراعات نماید - تا
عیدشهای شما - سچگاه منتقص نگردد -

شیخ نصیر آبادی فرمود - متقی را چهار نشاست - حفظ الحدود - و بذل المجهود
و الوفاء بالعهود - والقناعة بالوجود - متقی را بود چهار نشاست - حفظ احکام شرع اول آن
ثانیاً آنچه دسترس باشد بر فقیران بکیان باشد - و با وفا کند پیوند - هر چه باشد بدان شود عز
حقیقه فرمود - مردم چهار قسمند - یکی سخی که خود خورد و بد دیگری هم دهد - دوم کرم که خود نخورد و
بد دیگری دهد - سوم بخیل که خود خورد و بد دیگری نهد - چهارم لیسیم که نه خود خورد و نه
بد دیگری دهد -

فائده تخم راحت نیست و ثمر محنت است - بر که محنت گزیند راحت بیند - برکت در حرکت
و آخر حرکت سکون - و سکون موجب آرام - لیکن سکون بعد حرکت - قبل حرکت چه آن
محمود است و این مذموم -

خواجۀ ابوبکر و رابع فرمود - امروز خلق چهار چیز میطلبند اما نمیابند - مریدی پرسید که
آن کدامند - فرمود - یکی لقمه حلال - دوم یاری موافق - سوم طاعت بی ریا - چهارم عالم
بی طمع -

عاقلی فرمود۔ جرأت شجاع بجا ربت۔ ویانت موم بعالت۔ محبت زن و فرزند بکثرت
وفلاکت۔ استمان دوستان بجا جت و مصیبت۔ ملاحظه تو ان کرو۔

یحییٰ بن معاذ فرمود۔ از سیری گوشت پیدا آید و از ان شهوت فراید۔ که شهوت باعث
سیئات۔ و سیئات سبب سختی قلبست۔ که از ان فرورفت در آفت نیاورنیت آن۔

عاقلی فرمود۔ تعریف خود بزبان خود نازیا۔ و تعریف لایه گران مغرور شدن ناسزا
وقت بستر بجاقت قرینت۔ و برنج و طلال و اولیا خلاف تمذیب۔

رسول صلی الله علیه و سلم فرمود۔ چهار چیز بیشتر بهتر از بهشتت۔ همیشه بگشت
بتر از بهشتت۔ خدمت ملائکه بیشتر بهتر از بهشتت۔ همسایگی انبیا بیشتر بهتر از بهشتت۔
خوشنودی خدا تعالی بیشتر بهتر از بهشتت۔

ادیبی تشیح ضرب الصبیاں کالما فی البستان۔ چنان فرمود که نفس انسان
ظفایست خیره و ناواں که پذیرد او بگوشش ننگند و آنچه بیا موزد فراموشش کند۔ و زجر
توبیح تا ویب پذیرد و بهر شفقت راه بطالت گیرد۔

حاکم دلفاف فرمود۔ چهار چیز بچار چیز بستم و یا فتم بر گیر چهار۔ روزی بزین بستم
و یا فتم با سمان۔ توانگری ببال بستم یا فتم بقناعت۔ راحت بکثرت دولت بستم یا فتم
بقلقت۔ ولذت بنمت بستم یا فتم بصحت۔

حکایت معصم خلیفه نگینیکه با گشت خود داشت به مستح بن خاقان در که کم عمر بود معاصمه نمود
و فرمود که این خوبروی دیر به مستح عرض نمود که بنی یا امیر المومنین دستیکه در و این نگین

نہادہ است از گیس عمدہ زیادہ است غایفہ این جواب پسند نمود و انعام فرمود۔

خواجہ بزرگ معین الدین چشتی فرمود۔ چہار چیز اگر ہر نسبت۔ اول درویشی کہ

توانگری در جلوہ گر باشد۔ دوم گرسنگی کہ سیری در جلوہ گر شدہ بم غم کہ خوشی در جلوہ گر باشد۔

چہارم ہمتی کہ دوستی در جلوہ گر باشد

عبداللہ بن مبارک فرمود۔ کہ حکیمی از چہار ہزار کلمات انتخاب نمود۔ اول بکدی حال عماد

زل کس۔ دوم بیسج خیال بر بال مغرور شد۔ سوم بیچگاہ بر عمدہ خود زیادہ از طاقتش

بارمیداز۔ چہارم علمیکہ نفع نہ بہکار دنیا و آخرت گاہی میاورد۔

عاقلی فرمود۔ در دنیا چہار چیز سختست۔ و از دیگر چہار سختتر۔ اول بیماری سختت در سفر

و غربت سختتر۔ دوم سفر سختت در پاوہ روی سختتر۔ سوم قرص سختت در تنگہ ستی و غلشی

سختتر۔ چہارم پیری سختت در زمانہ بیکی سختتر۔

عمر رضی اللہ عنہ فرمود۔ کہ نمازت بر چہار نوعست۔ اول نمازت روز آنکہ کسی ناخوردہ

از خانہ بیرون رود۔ دوم نمازت سال آنکہ کسی قناعت بہہلت اندازد۔ سوم نمازت عمر آنکہ

زوجہ کسی ناسوانق باشد۔ چہارم نمازت ابد آنکہ ہمتتعالی از کسے ناراض

باشد۔

فاضل فرمود۔ مردم را چہار صنفست صنف اول ایشانکہ ہم خوردانیک خواہند و

ہم دیگر از صنف دوم ایشانکہ نہ خوردانیک خواہند نہ دیگر از صنف

سوم ایشانکہ خوردانیک خواہند و دیگر از صنف چہارم ایشانکہ

دیگر از انیک خوابند و خوراند - و کار ہیں عصب وارو -

انتخابِ توریث ہر کہ راضی شد بران چیز کہ خدا تعالیٰ اور او را در احست یافت بدنیاء و آخرت

ایضاً ذبور ہر کہ علمیہ شد از او میان نجات یافت بدین دنیا -

ایضاً انجیل ہر کہ دفع کرد شہوتہای نفس خود مسترز گردید بہر دوسرا -

ایضاً فرقان ہر کہ نگہداشت ز بازا سلامت ماند بدنیاء و عقبی -

سقراط فرمود - مردم چارگونہ اند - جواد - و بحیل - و مصروف - و مقتصد -

میانہ رو ۱۲

جواد آنکہ نصیب دنیا را بہ نصیب آخرت بدل کند -

بحیل آنکہ نہ اورا نصیب از دنیا بود و نہ از آخرت -

مصروف آنکہ نصیب از منحصر در دنیا باشد -

مقتصد آنکہ از دنیا و آخرت با نصیب بود -

رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود - بنی آدم چند طبقہ اند -

بعض زود بعضب روند و زود بازگردند -

بعض دیر بعضب روند و زود بازآیند -

بعض دیر بعضب روند و دیر بازآیند -

بعض زود بعضب روند و دیر بازآیند - بہترین ایشان صاحب قسم ثانیست -

و بہترین ایشان صاحب قسم اخیر -

فأصل صورت چارگانہ را بدینگونہ تفاوت فرمود -

یکی صورتاً و معنی و نیاست و آن چیز است که زائد بر کفایت نیکس باشد۔

دوم صورتاً و معنی عقبتی است و آن طاعت با اخلاص است۔

سوم صورتاً و معنی نیاست و آن طاعتیست که بر یا باشد۔

چهارم صورتاً و نیاست معنی نه و آن اوای حقوقی محرم خود است۔

رقعه ارسطو بجواب اسکندر۔ که ای فرزند طوائف الملوک را چاره نوبت۔

نوع اول با رعیت و با خود سختی۔ نوع دوم با خود سختی و با رعیت لیسیم۔

نوع سوم با رعیت سختی و با خود لیسیم۔ نوع چهارم با خود و با رعیت لیسیم۔

قسم اول بالاتفاق نیکست۔ قسم دوم و چهارم بالاتفاق بد۔ بقسم سوم اختلاف است

حکما و هندیک و حکما و فارسس پیگویند۔

این مقنع فرمود که از کتاب حکما و هند چهار کلمه انتخاب نمود و اند۔ کلمه اول

در ولایت پادشاهان ابدالت کلمه دوم در وصیت رعیت نسیکوکار سے و

فرمان بر اوری۔ کلمه سوم در محافطت رعیت ابدان که تا اگر نه نشوند دست بطعام

نیارند و پیش از آنکه سیر شوند دست بدارند۔ کلمه چهارم در نصیحت زماں که چشم

از روی بیگانگان دور وارند و روی خود از چشم نامرمان مستور۔

فقتل پیش ناکسی چپا کس یک جرم گرفتار آمدند۔ حاکم بر کنی نگاه نمود۔ و بر گیری بیان

نمود که با تو این امید نبود۔ بسوی اشارت فرمود که این حرکت از تو بجا نبود۔ چارمی را ام

تشیه فرمود۔ اولین همان روز زهر خورد و مرد۔ دومی جلا وطن گردید۔ سومی عزالت گزید۔

چاری سنگام تشبیر کہ بجلہ خود رسید پیش طلبیہ گفت باپی کہ ایوں یکد شہرایتست
 بزد جہر فرمود۔ لازمہ ماوک سلاطینست کہ از چار چیز محترز باشند۔
 اول بغضب کہ کار عاجزانت و پادشاہ عاجز نیست۔
 دوم۔ دروغ کہ با امید و بیم باشد و پادشاہ با امید و بیم برست۔
 سوم۔ بخل کہ با لذتہ احتیاجست و پادشاہ محتاج نیست۔
 چارم۔ سوکند کہ برای نفی تمہتست و پادشاہ از مقام تمہت بیرونست۔

سنتنا اریخواجہ عبداللہ انصار علیہ الرحمہ

الہی بیزارم از طاعتیکہ بر العجب آرد و مبارک معصیتیکہ مرا بذر آرد۔

الہی پاکاز استغفار باید تا پاکازا چکار باید۔

الہی اگر کار بگفتارست بر سر گونیدگان تا جہم و اگر کردارست چون نیماں بوری محتاجم

الہی یافت تو آرزوی ماست در یافت تو نہ بآزوی ماست۔

حالتہ اصدہ فرمود کہ سیکہ با چار چیز بدوں چار چیز مدعی باشد و دعوی او باطلست۔

اول ہر کہ مدعی طاعت خدا باشد و از چیز ہای حرام نہ پرہیز و دعوی او باطلست۔

دوم ہر کہ مدعی محبت رسول مقبول باشد و مسکینا از حقیر شمارد و دعوی او باطلست۔

سوم ہر کہ مدعی بہشت باشد و صدقہ مذہب دعوی او باطلست۔

چارم ہر کہ مدعی خوب دوزخ باشد و از گناہاں باز نمازد و دعوی او باطلست۔

شکاہ ولی اللہ محمد شاہ دہلوی فرمود۔ در سخن گفتن و راہ رفتن و نشستن و برخاستن برہم

برسم و عادت اقویا کار کس اگر چه ضعیف باشی و اگر ناگاه کداهی عیب یاجین یا بخل از تو صواب
شود و در کتمان و احتفای آن کوشش باید نمود و رزاق شکرگین باید بود که نفس تو بآن او خجسته شود
انتخاب باید داشت که آدمیان را چهار نوع است -

یکی آنکه هم در دنیا و هم در عقبی فراخ رویت و هو الغنی الصالح

دوم آنکه در دنیا تنگروزی و در عقبی فراخ رویت و هو المؤمن الفقیر

سوم آنکه در دنیا فراخ روزی و در عقبی تنگرویت و هو الکافر الغنی

چهارم آنکه در دنیا و هم در عقبی تنگ و زسیت و هو الکافر الفقیر

حقیقه فرموده اند وَ لَوْ مِنْ صِیَاحِ یَقِیْکَ مُبْتَدِئًا اِی وَ شَمْسٌ تُوَازِدُکَ مَا صِلِیْشُوْکَ

فَلَا تَسْتَنْکِرَنَّ مِنَ الصَّحَابِ - پس بسیار محو از دوستان -

فَاِنَّ الدَّاءَ اَکْثَرُ مَا تَرَ اَهْلَ پَسْتِ سَتِیْ کَ بِمِیَارِیْ اَکْثَرُ اَنْتَ کَ مِیْنِیْ -

یَکُوْنُ مِنَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ - پیدا میشود از طعام و شرب -

تقصیر می یعنی همان دوست دشمن میگرد و پس باید که با دوست مراعات مراتب دوستی نماید

و از موجبات دشمنی است از باید که مبادا دوستی مبدل بدشمنی گردد -

حکله ای هرگاه دوست دشمن میگرد و پس بسیار کسان از دوست نباید گرفت که مبادا در کثرت

اصحاب بعضی بر اسم دوستی نامری ماند و دوست بر هم خورده دشمن گردد -

یعنی هر چه دعوی کردم که دشمن از دوست مستفاد میشود -

دلیل برین دعوی آنست که تو میبینی تحقیق مرضی که عدوی جانست که اکثر از زیادتی طعام

و آب که دوستان جانی از حادثه و پدیده میگردند -

باب الحماسی

کاملی فرمود پنج چیز طبیعت - یکی دنیا - دوم مدارا - سوم تواضع - چهارم سخاوت - پنجم راست گوئی -

هیچکس پنج چیز مورد ثنیت - یکی روی خوب - دوم خوی خوشش - سوم سبب بلند چهره - چهارم تکبری - پنجم غم غلگی -

ناحسی فرمود پنج چیز که در عهد نبی ه حاصل میشود - یکی علم - دوم ادب - سوم شجاعت - چهارم یافتن سبب - پنجم استن از روز خ -

نوشیدن از فرمود - پادشاهی با شکرست - و شکر با ذوقته - و لذت با ذوقته - و باج از آبا و اجداد - و آبادانی از دوا و گریست -

حکیم فرمود که عاقل با پنج کس صحبت نگیرد - اول احمق جاهل - دوم سبتمت - سوم عریص - چهارم بد خوی - پنجم فاسق معسر -

دانشمندی فرمود - لذت را پنج قسمت - اول تندرستی - دوم دولت - سوم علم - چهارم عمارت عالی - پنجم نیکبانی -

هیچکس پنج آفت برکس اینها - اول بیماری - دوم اولاد ناخلف - سوم هبل - چهارم افلاس - پنجم دشمنی با عزیز و اقارب -

حاذقی فرمود پنج چیز علامت سعادت و درجه نیست - اول استی اقبال - دوم نیکوئی افعال

سوم کوشش سبک کمال - چهارم فراخ دستی با اهل و عیال - پنجم خدمت اهل کمال -
 حاتم اصم - فرمود - شتاب از شیطانست مگر در نیجا - اول طعام مهمانان دوم کج و دختران
 سه م ادای قرضخواهان - چهارم توبه از گناهان - پنجم تجبیز مردگان -
 بطلمیوس را پرسیدند که خلاصت مقبلان چه اچیت گفت کلام شیرین - و اخلاق حسین - و
 روی خندان - و تواضع مهمان - و شفقت بزرگ و بربکیان -
 امام محمد غزالی فرمود - بصحبت نیک نیکی - و بصحبت بد بدی - دولت دین از علم و عمل -
 و صحبت خدا از مرشد کمال - و تسارع دنیا بسما و کرم حاصل میشود -
 حدیث پنجم پیش از پنجم غنیمت دارید - جوانی پیش از پیری - تندرستی پیش از بیماری -
 توانگری پیش از وریشی - فراغت پیش از مشغل - زندگانی پیش از مرگ -
 مو عظمت فرمان برداری خدا و رسول خدا - و علم عمل - و رحم و کرم - و تمذیب اخلاق و آداب
 بزرگان و دوستان و فرزندان و درویشان تنهای شرافتست -
 عارفی فرمود که بخت تعالی در آید و در پنجم نیز میسرند - اول هر روز ترقی علم - دوم پندگی
 خدا - سوم شناسائی اول - چهارم راستی اقوال - پنجم بصحبت نیکو اهل کمال -
 از مومنان گفته اند که از طبیعت انسان بخلت دور میشود - اول علت دزدی - دوم علت
 گدائی - سوم علت قمار بازی - چهارم علت دروغ گوئی - پنجم علت افیون خوری -
 خواجه عبد الله اندلسی فرمود - از نماز چشم نامدار - هر که از طاعت نترسد از دیگر چیزها
 خود بازن گدائی - بیمار و نادان دست را پندره - بزیارت زندگان و مردگان برود -

حکیم غورس فرمود۔ پادشاہیکہ در وانصاف نباشد۔ امیریکہ تدبیر اور رسد نباشد
 عالمیکہ راسے اوصائب نباشد۔ بلینکہ قول او موافق نباشد کہ میکہ نظر او جاو بیجا باشد۔ محتاج بند غنی
 سفیان قورسی فرمود۔ ورین زمانہ مال و دولت جمع نشود تا پنجصلت جمع نشود۔ اول
 آرزوی دراز۔ دوم غلبہ حرص و آز۔ سوم نخل بی انتہا۔ چارم کمی اتقا۔ پنجم فراموشی عجبی۔
 حقیقت جمود العینس من فسوق القلب۔ و فسوق القلب من کثرت الذنوب۔
 و کثرت الذنوب۔ من اکل الحرام۔ و اکل الحرام من نسیاں الموت۔ و نسیاں الموت
 من طول العمل۔

خواجہ عبداللہ انصاری فرمود۔ بہر جا یکہ باشی خدائرا حاضران۔ و عمد
 بوفارساں۔ وقت را غنیمت دان۔ و کمال مروت در طاعت و بندگیست۔ و عزت در
 تواضع و سرفکندگیست۔

بزرجمہر فرمود۔ پنچ چیز وابستہ قضا قدرت و سی بندہ دران کاہ گر نباشد۔
 اول فرزندان بوجہ آوردن۔ دوم جاہ بلند گردانیدن۔ سوم مال یافتن۔ چارم زنی
 موافق خواستن۔ پنجم عمر دراز یافتن۔

ابونصر فارابی فرمود۔ اموات اولاد امراض۔ و امراض اولاد اخلاط۔ و اخلاط اولاد
 اغذیہ۔ و اغذیہ اولاد نباتات۔ و نباتات اولاد زمیں۔ پس ہر چیز کہ از زمیں برمی آید
 زمیں درمیشود۔

حدیث۔ سخاوت پنچ چیز نقصان پنچ بہت۔ از سخاوت علما زبان ملت۔ از سخاوت اہل

نقصان دولت - از حقارت همسایه زبان منقبت - از حقارت اقربا نقصان محبت -
از حقارت اهل بیت نقصان راحت -

همین بی دوسری - فرمود - بدبخت شد شیطان پنجمین - اول اقرارگناهای خود نکند -
دوم بران پشیمان نگردد - سوم نفس خود را ملامت نکند - چهارم قصد تو بنمورد پنجم
نا امید گردد از رحمت سبحانه تعالی -

همچنین - نیکبخت گردد آدم علیه السلام پنجمین - اول اقرارگناهای خود ننمورد - دوم سرزنده
شد از آن - سوم ملامت کرد نفس خود را - چهارم محبت نمود در قوبه - پنجم نا امید نگردد از
رحمت سبحانه تعالی -

لطیفه شخصی نزد مامون الرشید آمده گفت که عزیز و مینوایم مامون گفت
عجب نباشد - گفت میخواهم که بچ روگم گفت رادک شاده است گفت راحله دارم
گفت حج از تو ساقط شد - آن شخص گفت چیزی میخواهم مستوی میخواهم مامون بفرمود
و چیزی بخشید -

کاملی - فرمود - پنجمین دلیل نیکبختیست - اول در کارها مشوره کردن - دوم راز خود نهان
داشتن - سوم قوت از کسب حلال خوردن - چهارم تکیه از سرور نمودن - پنجم
با خلق الله سلوک زکی پیش آمدن -

خواجه عبداللہ انصاری فرمود - ای عزیز دنیا جای ابتلا و آزمائشست - نه
جای بقا و آسایش - و عیبی باو ای پریش و کاوشش اینجا راحت و شادمانی را چه کنجایش

پس برہمہ حال بفرحی بودن مفتاح کثایت -

پیشگیری - را الہام رسید کہ اگر صفت ملکی منظوری داری پنج خصالت اختیار

کن - اول شفقت مثل آفتاب - دوم تواضع مانند زمین - سوم سخاوت

شاید دریا - چارم حلم همچو مردہ - پنجم پردہ پوشی مثل شب -

شکستہ خود را از ہر چہ داری پاک دار - بی خود ہر چہ داری پاک مدار تصوف

آثار کشتنت - نہ ہوارہ کشتنت - طہارت رفتن بر جاہہ است - نیشستن بر جاہہ

است -

فاصلہ فرسودہ - سچا پس بر رنج صبور تر از عریض و طامع نبود - و سچا پس

عیش خوشتر از قانع نبود - و سچا پس را اندوہ دراز تر از حسود نبود - و سچا پس

سبک تر از کسی نبود کہ بہ ترک دنیا گوید - و سچا پس را پیشانی عظیم تر از عالم

بدر کردار نبود -

علی کرم اللہ وجہہ فرمود - ہر آن کسیکہ با صلاح آرد نہاں خود را

حق بجانب با صلاح آرد آشکارا اورا - یعنی دل چون صلاح پذیرد جمیع اعضا

بصلاح آید - و ہر کہ سعی بجا رویں خود کند خدا کار و نیای اورا کفایت کند - و ہر کہ با خدای خود

راست نماید خدا کار ہای اورا راست نماید -

حکایت شخصی ابراہیم ادہم را دشنام داد - ابراہیم گفت بکافات این بات

پتہ کار کنم - اول جواب دشنام نہ ہم - دوم در دل از تو کینہ نگیرم - سوم سبقت

اسلام کنم - چارم در نماز بدعا یاد آورم - پنجم اگر مرا خدا بہشت برود بیوزوم -
 مآجات حکیم ابو النقیس - الہی عظمیٰ وہ کہ ہذاں نفس خود را بشناسم
 ادنیٰ بیا سوز کہ سلوک آشنما و بیگانہ معلوم کنم - اینقدر بہ کہ بفرومایگان عرض حاجت
 ینمایم - توفیق شکر عنایت کن کہ نعمت زبانی را مستحق شوم - صبری دہ کہ تلخی زبان
 را تحمل باشم -

عارفی - فرمود - در کودکان چھضلتت اگر در بزرگان بودی بمقام ابدال رسیدی -
 اول غم روزی نمیخورد - دوم چون مدیتر سندان در چشم می آرنند - سوم چون با ہم جنگ
 کنند کینہ در دل ندارند - چارم چون بیمار شوند شکوی از خدا نمیکند - پنجم ذخیرہ تبرع
 آئندہ نمیکند -

نوشایردان کہ ہر مزار اولیحد سلطنت کرد نصیحت کرد کہ مدار سلطنت بر پنج چیز است -
 اول حراست ملک - دوم پیروی شریعت - سوم نیکوای را بر نیکوی قائم داشتن -
 چارم ابدال را بسزای برسانیدن پنجم لطف و عتاب را حسب موقع بکار آوردن -
 مشکلیہ جوادی را پرسیدند کہ از انچه با سائلان و محتاجان میدہی ہیچ در باطن خود
 رعوتی در فقیران سنتی باز مییابی گفت بسیار حکم من در کشش و بخشش حکم گفتگر
 است کہ در دست طباحت چہ ہر چہ طباحت میدہد بر گفتگر میگیز روا اما گفتگر بر خود گمان
 و ہنگامی کی برود -

خواجہ عبداللہ انصاری - فرمود - دوستی اورا شاید کہ در وقت خشم برود

بیشتراید۔ مصاحب اہل راستیوں جان خواں۔ مصاحب نااہل راستیوں ناں واں
صحبت باہل پر تو دل و جانست۔ صحبت نااہل تفرقہ رخان ومانست۔ آہل
مصاحبیست برای افزوں جان۔ واپس مصاحبیست برای بونہر
ناں۔

انتخاب۔ فضائل ہر مزین نوشیرواں کہ سلطان سلجوق بغایت پسندیدہ نخست
اول اینکه کسی را و شناسنام زیاد۔ دوم در نیکی کردن با کسی مشاورت نمینود۔ سوم
در سزا رسانیدن سہ بار سزوت باوز را میکرو۔ چارم از سزوات کہ موجب زوال عقلست
اجتناب میکرو۔ پنجم در وقت غیظ با کسی سخن نیکفت۔

متفق علیہ حکما کہ پنجگو ہر سبب از عطا یای کبر یاست و پنجدشس برای اینہا۔
اول گوہر علم کہ عدوی او زورست۔ دوم گوہر ایمان کہ عدو او دروغست۔ سوم گوہر شرم
کہ عدو او سواکست۔ چارم گوہر سخا کہ عدو او ریاست۔ پنجم گوہر عقل سلیم کہ عدو او
خشمت۔

ہچنین۔ در وجود آدمی پنجگو ہرست و ہر گوہری را دشمنیست۔ اول گوہر عقل دشمن او
شہوتست۔ دوم گوہر ایمان دشمن او کفرست۔ سوم گوہر علم دشمن او حرصست۔ چارم
گوہر زہد دشمن او ریاست۔ پنجم گوہر جوانروی دشمن او منتست۔

امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ۔ فرمود۔ کہ شیطان میگوید کہ پنجکس در
قبضہ من نیستند۔ اول آنکہ ہمہ امور تو کل بخدا کند۔ دوم آنکہ شب و روز بزکرت مشغول
باشد۔ سوم آنکہ آنچه بخود پسندد بدگیری نپسندد۔ چارم آنکہ ہر مصیبتیکہ باورسد جہنم
نکند۔ پنجم آنکہ ہمہ حال بقسمت خود راضی باشد۔

سقراط۔ فرمود۔ از بیطائفہ غم و اندوہ جدا نمیشود۔ یکی حسود کہ ہمیشہ در فکر باشد کہ نعمت
از دیگری زائل شود۔ باورسد۔ دوم حقوق کہ دشمنی کسی در دل خود محکم ساخته ہمیشہ

در پی آزار او ماند - سوم غنی که از پیشانی خود ترسان باشد - چهارم کسیکه مرتبه خواهد که لایق آن نباشد - پنجم همتش بی که همیشه در فکر نقصان باشد -

حکیمی فرمود - موجب غرور دنیا پنج چیز است اول شرافت نسب و آن استخوان شریف است - دوم امتیاز حسب و آل بر چهار نوع است - اول غرور عدله که رهبر باوید و عجب است - دوم غرور ثروت که شعار استوار است - سوم غرور حسن که بیشتر از سایه ابر است - چهارم غرور دولت را غرور اعظم نامند که فرعون و نمرود را مردود نمود -

عمر رضی الله عنه - فرمود - اگر نبودی و عوی غیب گواهی دادی بشتی بودی پنجره - اول محتاج صابر عیالدار - دوم زنیکه را نمی باشد شوهر او از او - سوم زنیکه بکل نماید هر غرور بشوهر خود - چهارم کسیکه باور و پدر را راضی دارد - پنجم کسیکه تو به کند بر گناهان خود -

پنداسی دمنده آدمی چون برسد دولت و حکومت شکن شود - و ابواب بصیبت بروی کشاده و ظاهر و باطن و می ازال آگاه باشد - در نیو وقت هر شیء است که از حضرت رب العزت استمداد توفیقات خسته بود - و همگی اوقات را بخوبی برگزید قیامت همه گردانند - و بدانند که محاکم امتحان پیش از آن نهادند و عاریتی به ستم دادند -

اکثر علما بر آنند که فکر بر پنج نوع باشد -

فکر در آیات سبحانی و ثمره آن توحید و یقین است -

و فکر در نعمتای ربانی - و نتیجه آن شکر و محبت است -

و فکر در روده ای رحمانی و حاصل آن رغبت و شوق است -

و فکر در وعیدای بردانی و مطلوب ازان محبت و اجتناب از معاصی است

دفعه و تقصیر نسانی و غرض ازاں شرم و حیا و توبه و استغفار

ست -

حکیمی فرمود - استخاں مہاں وقتی ظاہر میگردد کہ اجزورت یکدیگر جاں و مال درین نیکند و باہم نفسیک رسانند متوقع پاواشش نمیشوند - و بجایت یکدیگر فکر کنند و بیکوئی تو کہ و محبت یکدیگر و در پید آید بقبار انشاہ و محبتیکہ بدیر آید مستکم پاید -

نکۃ - غیر ذوی روح را ہم بزبان حال مقاتلت یعنی - با سس گو یا مہر لغزت دارن ترا لغزت دارم - عم گو یا اگر مہر بخوری ترا بخورم - بہمت گو یا اگر مہر نامایشش وہی ترا نامایشش در ہم عدل گو یا از من غلغ را خوشش کرد ان تا خالی را از تو خوششند و گروانم - شجاعت گو یا زور من پیش افکن کہ رعب تو بزبانہ افکنم -

ہر صریق شاپو سر - فرمود - ہر کرا پنج فصلت باشد لائق سپہ سالاری و سروری باشد اول پیش اندیشش کہ در او اہل حال خواتیم اعمال بدانند - و دوم در اک کہ از امور نا پسندیہ مستغنی گردد - سوم مستغنی کہ مزخرفات دنیا را پیش او قدری نباشد - چہارم شجاع کہ از حدود و حاشات باکی ندارد - پنجم مستقل کہ ایفای وعدہ را از لوازم ذات خود نیدارد - امانت محمودترین اعمال و مسعودترین افعالست و ان بہر خصوی از اعضای انسانی تعلق دارد -

امانت چشم چیزای دیدنی را دیدن و نا دیدنی را ہرگز ندیدن -

امانت گوش - اقوال نا شایستہ را شنیدن و شنیدہ را کہ قابل ذکر نباشد بیسبب

کسی نرسانیدن -

امانت زبان - سخن راست گفتن و بدر و رخ و غیبت و بہتان سیل نکردن -

امانت دست - بر مال و متاع دیگران قبض و خیانت دست تصرف دراز

نکردن -

امانت پای بیوده نگردیدن و بکار نیک نگاه پو کردن -

عیسی علیه السلام وقتی شخصی فرمود که ترا چیزی بیاورم که در دنیا و آخرت
شصت دهد - گفت پنجگانه یاد دارم و دیگر حاجت ندارم فرمود آن چیست گفت تا
راست باشد دروغ نگویم - و تا حلال باشد حرام نخورم - و تا حاجتم از خدا باشد از دیگری
نخواهم - و تا خدا را حاضر بینم بعضیها سازم - تا عیب خود بینم عیب دیگری نزنم
فرمود همین کافیت

حکایت روزی اسکندر با سربازان خود نشسته بود یکی از ایشان گفت که خدای
غروب را علی غظیم داده است زمان بسیار بخواه تا از زنان بسیار یادگار باشد جواب داد
که یادگار پس و فرزندان پس سخنان خوب و سیرتهای مرغوبست - و آنکه بر مردان
جهان غلبه کرده است نیکو بود که زنان بروی غلبه کنند -

صوفی فرمود - ای شب گردیده روز پیوده سال عمر کمال رسیده و توان
جمل خود همچنان نارسیده بنگر که سرست راهمه شیب و فراز گرفت پایدت هنوز
ترک شیب و فراز نگرفت ای دو سوید گشته که یک موی از خود ست آگه
نیست ای کمال کاهل وقت زوالست و تو قریب الانتقال سه

بنفش قامت سر و بلندت + ز آسب فلک چون نترش
سینه ل بچو لاله چند باشی + که شاخ سنبلت چون یاسمش

حکما گفته اند که علامت حماقت نجاست - اول شفقت خود در حضرت دیگران خواستن

دوم بدرشت گوی دند غری امید محبت با زمان داشتش سوم ثواب آفرینت را بر یافت
پنداشتش - چهارم برش اساقی و قائل علوم دانستش پنجم بر رعایت حقوق یاری توقع دوستی
از مردم داشتش -

امام جعفر صادق رضى الله عنه - فرمود: پنج بکس صحبت مدارید - اول کذاب چون
سرابست که میفرسید - دوم متفیکه هر چینه نهد که انفعی رساند بزبان اندازد - سوم نخلیکه در حال
احتیاج روی از تو بگرداند - چهارم بد زبهره که وقت حادثه بگفت خلاص خود ترا بدش
سپارد - پنجم با سقیکه ترا بلقمه فرزند -

حکیم بیگان فرمود - علم چیز است که از طبیعت انسان خونخواری و وحشت و بیابکی دور
سکته چرا که هر گاه بر یافت مطالب علمی ترددات و درتها که پیش می آید و دل بسبب
غرض و سنجیدگی و دلائل طرفین بغیر و تامل که خوگر میشود لا محاله غرور و خود بینی و تصور و لا
و گزاف همه از طبیعت او نخواهد بود - اما در کمال علم عکس آن ضرور -

فقیهی - فرمود: در امر قبول صدقه چشمه طست - و پیش از عطا و در حال
عطا - در یکی بعد از عطا - و در پیشین عطا یکی آنکه از وجهه عطا و - دوم آنکه بکسی دهد
که در وجه صلاح تسبیح کند - و در حال عطا یکی آنکه بتواضع تمام دهد دوم آنکه
خضیه دهد - و یکی بعد از عطا آنکه آنچه دهد گاهی بر زبان نهد -

حکایت وقتی در ویشی پیش ابراهیم او هم آمد و از در ویشی خود گاه کرد - ابراهیم
گفت ای در ویشی چه تو آنکه شده می در چند روز آن در ویشی غنی گشته پرسید که

که ای خواجه از برکت نفس تو غنی شدم اما از کجا دانستی که غنی خواهم شد - گفت بجز و آنکه از درویشی گدگروی دانستم که از تو این دولت خواهند برد -

طبیعی - فرمود - که نسبت او را دائم باشد که به پنج امر قایل باشد - اول قوانین طب را خود داند یا اطاعت طبیب کند - دوم اهل مقدور باشد که با کول و مشروب بستر و صاع استعمال کند - سوم ذمی اغتسیار باشد که هر چیزی را بر وقت آن استعمال کردن تواند - چهارم مخیل و نگدل نبود - پنجم بر خواہش نفسانی حریص نباشد -

شکایت - صحبتها بکلف و نفاق در معرض فراموشی همه عهد و میثاق - سینها مالا مال کینها در دلها از متاع کدورت گنجینها - محبت دلی تا پدید - آشنایها و دیدید همه از سرد مہری در کینہ جوی یکدیگر گرم نوازند ترس و نه از رسول خدا شرم - چراغ اتحاد و یگانگی بنیورست هر که از دیده دور از ویل دور -

مالیہ - ہر یک فرقہ را بغرض و انتفاع خود بکارست و فکر گلو نشردن بیمار -

طبیب منہج و مسل تجویز کند و اجزاء نسخہ را از عطار خود گرفتہ گوید -

رگزن گوید احقران خونست اگر فلاں رگ کشاود نشود آئندہ راز بوں -

غریمت گراتسیب عین تمیز کند و تعویذی تجویز کند -

اقتونگر سگوید کہ ہمانا دشمنی سافرست -

متمم میفرماید کہ کولب نفس بطایع او ناظرست -

عارفی - تفاوت مردمان بہ پنج صفت بیان فرمود -

صفت اول آنکه ظاهر ایشان آراسته و باطن خراب آن متعبدان دنیا دارانند -
 صفت دوم آنکه باطن ایشان آراسته و ظاهر خراب آن مجانبین مجذوب اند -
 صفت سوم آنکه ظاهر و باطن ایشان خراب آن عوام تعلقند -
 صفت چهارم آنکه ظاهر و باطن ایشان برابرست آن علماء ربانینند
 صفت پنجم آنکه ظاهر و باطن ایشان معورست اگر بهنتم زمین درآیند از بهنتم
 آسمان حکایت کنند و اگر بهنتم آسمان روند از بهنتم زمین نشاندند -
 اسکندر - از اسطوخیم پرسید که ملازمت ماو که کدام طائفه موفقتند و کدام نالایق حکیم فرمود
 لایق خدمت ملوک است که

امین باشد نه خائن (که امانت بسبب عزت و خیانت موجب امانت)

قانع باشد نه طامع (که قناعت گنجینه است گران و طمع رنجینه است بیکران)

نگوگوی باشد نه عیب جوی (که نگوگوی محبوب و مقبولست و عیب جوی فرود و ننگدو)

سوافن باشد نه نمانف (که نتیجه اتقان مهر و وفاست و ثمره نمانف جور و جفا)

بر طریق سنت باشد نه براه بدعت (که تائید سنت بروضه جان میرود و داعی بدعت را

بهاویه ضلالت میفکند -

لقمان حکیم را پرسید پرسید که اگر بنده را بیک نعمت نختار کند کدام را اختیار بسیار

باید کرد - گفت نعمت دین را - باز پرسید که اگر بدو نعمت نختار کند - فرمود نعمت دین

و مال حلال را - باز پرسید اگر بدو نعمت اختیار دهند - فرمود نعمت دین و مال حلال

و سخاوت را باز پرسید کہ اگر بچہ نعمت اختیار دہند فرمود نعمت میں مال حلال و سخاوت حرام را
 باز پرسید اگر بچہ نعمت مختار سازند فرمود نعمت میں مال حلال و سخاوت دنیا و خلق نیک را باز پرسید اگر بچہ
 نعمت اختیار دہند فرمود ای فرزند بہر کہ این نعمت رحمت کنند زبان ہر و کالت کہ بلہ نمانی الہی اور اشاعت
 واقعہ - چون ارکان دولت نیشن اسکندرشاہ بوقت زبجاسس آورده اشارت بحکم
 کردند کہ دریں وقت عبرت انگیز و حیرت خیز کلمہ چند بطور اختصار اعلام کرد کہ تہیہ خاص و
 نصیحت عام گردد۔

اول یکی از شاگردان اسطوبیان نمود کہ امی شیریں زبان آن کدام چیز بود کہ
 امروز ترا ایلم نمود۔

دیگری گفت کہ سکہ مال و خزائن از نظر مردم نہاں مینمود امروز مثل مال و خزائن
 اورا نہاں خواہند نمود۔

سومی گفت دیر و ز پیش اسکندرشاہ کیس را یارای کلام نبو و امروز ادرای
 یاری کلام نیست۔

چهارمی گفت کہ دیر و ز اسکندر کار خاص و عام بہ است خاص انجام میداد امروز
 بسر انجام کار خود عاجزست۔

پنجمی گفت این پادشاہیست عالیجاہ کہ از شرق تا غرب بسطیڈ زمین مسیط بود
 امروز در زمین بر و احاطہ خواہد نمود۔

خمس و پوزین از بزرگی پرسید کہ از طبقات خلق لانی سیاست کیست و لانی مروت